

## کتیبه بیکه یکهزار سال قبل بزبان عربی و سنسکرت نوشته شده

آیا مسلمانان در سنه ۲۴۳ هـ وزیرستان را فتح کرده بودند؟

آثار باقیه و نوشته های دو سه قرن اول اسلامی، در آسیای وسطی نهایت قلیل است، و هم ازین رو تاریخ همین دو قرن خیلی پوشیده و مجهول و غیر مفصل است، اگر روایات مؤرخین و سیاحین عربی در دست نبودی، یقیناً حصه بزرگ معلومات تاریخی این دو قرن بر ما پوشیده مانده، زیرا آثار و آبدات دوره اول ورود عرب و طلوع نیر اسلام، درین سرزمین خیلی نایاب اند، و کتیبه های این دو قرن نیز خیلی کمتر اند. اگر به میوزیم کابل و پشاور و لاهور نگاهي اندازید، مي بینید: که هزاران اثر صنعتی و تهنیدی دوره قبل از اسلام، از گندهارا و اراضی پشاور تا کابل و بامیان کشف گردیده، و تاریخ تهنید گریکو بودیک که ثقافت مشترک این سرزمین بود، در نهایت روشنی است، مصنوعات و مجسمه ها و کتیبه ها بخطوط خروشتی، برهمنی، ساردا و ناگری، و یونانی، و مغولی خیلی زیاد بدست آمده، که مدنیت دوره قبل از اسلام را خیلی روشن می سازند. ولی کتیبه ای که از اوایل ورود عرب در سرزمین خراسان و سواحل سند و کوهسار قبایل افغانی خبر دهد، بزبان عربی یا پهلوی یا پارسی یا پشتو تاکنون بدست نیامده، و یک کتیبه ای که بزبان عربی اندرین سرزمین پیدا شده، مربوط است به قرن سوم هجری که در خراسان صفاریان سیستان حکم میراندند، و بر سند تا ملتان هم خاندان هباری عربی نژاد حکمران بودند، که به قول ابن خلدون در حدود (۲۴۰هـ) بر سند تا منصوره که پایتخت آن دیار بود قابض شدند، و طوریکه ابن حوقل گوید: در بانیه (اما بقرار حدود العالم بابی) که بفاصله چند میلی جنوب منصوره واقع بود سکونت می کردند، و بنام خلیفه بغداد خطبه می خواندند، و عمر بن عبدالعزیز هباری و عبدالله پسر او و عمر بن عبدالله را از روایات فتوح البلدان و حدود العالم و عجائب الهند بزرگ بن شهریار و ابن خلدون و ابن اثیر مورخین زبان عربی می شناسیم، و تاریخ این عهد خیلی تاریک و مبهم است.

کتیبه ای که ازین عهد بما رسیده، تاکنون منحصر بفرد و خیلی هم مغتم است، زیرا از اوایل ورود عرب و مسلمانان، دیگر کتیبه تاکنون کشف نشده، و همین چند سطریکه بر یک سنگ نوشته اند، خیلی بر معلومات مؤرخین می افزاید، و از مطالعه آن نتایج خوبی را در تاریخ اوایل دوره عرب بر آورده می توانیم. این کتیبه عبارت از ۹ سطر و (۴۲) کلمه عربی است بخطی که دوکتور اسرائیل ولفسون آنرا در تاریخ لغات سامی

رسم الخط عربي قديم مي داند و گوید که از رسم الخط نبطي متأخر برآمده است، و مردم آنرا "کوفي" گویند. و قدیمترین کتیبه این نوع خط در حران جبل دروز بر سنگي بالاي دروازه کلیسايي بزبان عربي و يوناني کشف گردیده، و متعلق است بسال ( ۵۶۸ ) بعد المیلاد، که هم خط این کتیبه در برخي از خصايص، با خط فرامین حضور نبوي، که در مجموعه وثایق سیاسیه دکتر حمید الله طبع قاهره نشر شده مشابتهت دارد.

قراریکه آرکیولوجستها و باستان شناسان گویند: تا کنون اقدام کتیبه تاریخ دار عربي دوره اسلامي در مصر بر سنگي کشف شده، که قبر یکی از حجازیان بنام عبدالله بن جبر بود، و در سنه ( ۳۱ هـ ) نوشته شده، و در میوزیم مصر موجود است، و کتیبه اقدام دیگر در قبه صخره بیت المقدس سال ( ۷۲ هـ ) نوشته شده، که به عقیده اسرائیل ولفنسون در تاریخ زبانهای سامي، این دو کتیبه در رسم الخط با کتیبه حران نزدیکی دارد، و من هم برخي از مشکلات کتیبه مورد بحث خود را از روی کتیبه سنه ( ۳۱ هـ ) با مشابتهت تام حروف حل کردم، اگر چه بین کتیبه ما و کتیبه مصر، فاصله زمانی دو قرن موجود است، و فاصله مکانی نیز خیلی بعید است، ولي خط کتیبه ما صورت مهذب شده همان خط اوایل دوره اسلامي است.

در پائین خط عربي کتیبه ما، ۵ سطر برسم الخط (Sarada) و ناگري (Nagri) است، و سطح سنگ ۲۴×۱۲ است، که ۹×۳ عربي و ۶×۹ آن سنسکریت است و چندین سال قبل مستر پیر (Pear) آنرا در وادی توجی وزیرستان شمالي یافته بود.

مضمون کتیبه، تاریخ بنای يك مأمني است، که در ماه جمادي الاولی سال ( ۲۴۳ هـ ) مطابق ( ۸۵۷ ع ) بنا شده، و الفاظ آن بار اول در مجله (India Epigraphica) بابت ۱۹۲۶ بصورت بسیار ناقص خوانده شده، ولي بعداً جناب استاد محمد شفیع لاهوري در مجله اورینتل کالج بابت اگست ۱۹۴۷ ع آنرا قدری کاملتر خوانده و نشر نمود. اما در هر دو قرئت نواقصي باقی مانده که آنرا طوریکه من خوانده ام ذیلا بیان مي کنم: استاد محمد شفیع چنین خوانده بود: هذا ما امر عقد بنا... بن عمار تقبل الله منه صالح عمله و غفر له سوء عمله، وقد کتب يوم الجمعة ثلث عشره... خلون من جمادي الاولی سنه ثلثه واربعمین ومأتین، صلیالله علي محمد وآل محمد الطاهرين....

من تمام کتیبه را از روی موازنه و مقایسه با خطوط قدیمه و اشکال حروف در رسم الخط عربي قديم و نبطي بعد از ملاحظه نمونه های خطوط عربي، در نقش زبد و نقش حران و کتیبه مصر از روی تاریخ لغات سامي، و فرامین نبوي در کتاب وثایق سیاسیه اسلامي صفحه ۵۶، و کذاک از روی نمونه های خطوط قدیمه دوره ساماني و غزنوي در کتب خانه مولانا فضل صمداني پشاور، و دیگر کتب قدیمه قرن دوم و سوم و چهارم هجري، که در کتبخانه های یورپ و آسیا موجودند چنین خوانده ام:

سطر (۱) هذا مأمن عمره ذا (۲) ل هیلاج قمي (؟) بن عمار، تقبل (۳) الله منه صالح عمله (۴) و غفر له سوء عمله قد (؟) (۵) کتب يوم الجمعة لثلثه (۶) عشره خلون من جمادي (۷) الاولی سنه ثلثه اربعین (۸)

ومأتين صليالله علي محمد (٩) وآل محمد الطاهر(ين؟)

در خواندن کلمات فوق فقط کلمات (مأمن) و (عمره) و (ذوالهیلاج قمی) و (ثلثه) مبهم و مورد اختلاف است، در خواندن دیگر کلمات اختلافی نیست، کلمه مأمن که سابقاً ما امر خوانده شده، در اصل واضح است، و نقطه نون هم موجود است، فقط اشتباه درینجاست که (مأمن) را اکنون به میم و همزه نویسیم و در اصل بدو الف (مامن) است که در رسم الخط قدیم گاهی چنین نوشته اند. اما (عمره) خیلی روشن است و (عقد بناء) نه معنی دارد، و نه شکل کلمه چنین است. اما اسم بانی این مأمن را سابقاً نخوانده اند فقط نام پدرش (عمار) واضح بود، من نام بانی را ذالهیلاج یارانا لیلاج یا دانالیلاج تخمین می کنم (ولی تا شاهد خارجی دیگر در بین نباشد، نمیتوان بصحت یکی ازین سه حکم کرد) و کلمه بعدی را که لابد نسبتی است (قمی یا فمی) می توان تخمین کرد. که قمی منسوب باشد به شهر (قم) ایران، و فمی به شهر فمه که بقول مؤلف نامعلوم حدود العالم شهر کوچکی بود، از ناحیت هند، و مؤلف مذکور آن را در ردیف قندهار و بابی سابق الذکر، یاد کرده است.

اما اسم ذالهیلاج در اعلام تاریخی گاهی بنظر می آید و هیلاج اصطلاحی است نجومی که البیرونی در کتاب التفهیم لاوائل صناعه التنجیم آنرا شرح می دهد، و الخوارزمی در مفاتیح العلوم آنرا فارسی دانسته، که معنی آن زوج وکد خدا ورب البیت باشد، و اهل نجوم آنرا دلیل کمیت عمر مولود دانند.

ولی درینجا اعتراض وارد می شود بر کلمه (ذا) که اصل آن (ذو) است، و باصطلاح گرامر عربی یکی از اسماء خمس است، که در حالت رفع باید ذوالهیلاج باشد، نه طوریکه در کتیبه ذالهیلاج آمده. این اعتراض از نقطه نظر گرامر عربی درست است، ولی از نظر باستان شناسی و خط شناسی قیمتی ندارد، زیرا طوریکه دکتر حمیدالله در کتاب وثایق سیاسیه شرح می دهد، این کیتاگوری اسماء از قبیل بلحارث و ابی طالب و بلعبر و غیره است که در قرون اولیه اسلامی در اکثر کتیبه ها، بدون رعایت احوال ثلاثه اعراب، نوشته می شدند، چنانچه در جنوب جبل سلح مدینه منوره، کتیبه حضرت علی رض موجود است که درانجا نوشته : "انا علی ابن ابی طالب" بجای صورت صحیح گرامری آن انا علی بن ابی طالب. و شاید در کتیبه زیر بحث ما هم ذوالهیلاج در حالت رفع، منصوب ذالهیلاج نوشته شده باشد، که قیاس است بر کتیبه های اوایل دوره اسلامی در زبان عربی.

همچنان در اصل کتیبه بعد از (ذا) لام بصورت مشکوک از (هیلاج) جدا نوشته شده که بقرار اصول خط باید یکجا می بود، ولی در کتیبه های کهنه گاهی (ل) را از مابعد خود جدا نیز می نوشتند، چنانچه در کتیبه سنه ۳۱ مصر کلمات (لعبد الله) را جدا (ل عبدالله) نوشته اند (رجوع شود به صفحه ۲۰۳ تاریخ لغات سامی) اما اگر رانالیلاج یا دانالیلاج خوانده شود، رانا لقبی بود به معنی سردار و شهزاده که از عصور قبل الاسلام تا ۶ قرن بعد از اسلام درین سرزمین موجود بود، و از طبقات نصرانی ثابت می آید و هم سیفی هروی در تاریخ هرات رانا لیلاج هرات رانا کنجررا نام برد، که در عصر آل کورت یکی از سرداران افغانی

بود. ولي دانا کلمه معروف فارسي است، که شاید براي تعريف مقام دانش باني بکار رفته باشد، اما ليلاج نام يکنفر پهلوان داستاني دوره باستان است، که در بين افغانان قندهار تاکنون مانند رستم، مظهر دانش و زور و قوت افسانوي شمرده شود. جهانگير هاشمي هروي متوفي ۹۴۶ هـ گوید:

هر که درين دام مسخرشود گر همه ليلاج بود خر شود. ( مظهر الاثرص ۱۲۸).

اما در پنج سطر سنسکرت که قرار نوشته موزيم پشاور (Sarada) و ناگريست، چنين نوشته اند " اوم (سلام) در روز دوم ماه تاريک ( نصف شب) در ماه کرتسيکا سال ۳۲ سسترا ايوا" اکنون بعد از شرح اصل کتبه و کلمات و رسم الخط آن ميرويم تا به نتايج تاريخي آن اشاره کنيم:

۱. اگر چه حمله هاي قشون عرب بر سند از طرف جنوب شروع شده، و در خلافت حضرت عثمان عربها از راه سيستان و مکران و سند تاختند، ولي بعداً در سنه ۴۴ هـ بقول البلاذري مهلب بن ابي صفره، از راه کابل و خيبر بر پشاور تاخته و جنوباً تا قنډابيل (گنداوي کنوني) و قيقان ( قلات) جنگها نمودند، اما کابل و پشاور و اراضي قبايل افغاني همواره در دست مسلمانان نماندند، و بارها درين اراضي ارتداد و بغاوت بعمل آمد، بر زابل و کابل و پشاور خاندان کابل شاهان سلطنت مي کردند، و بقول گرديزي و عوفي تا سنه (۲۵۸ هـ) يعقوب ليث صفاري کابل را بگرفت، و پايه تخت کابل شاهان از انجا اولاً به گرديز و بعداً به ويهند (کنار دريائي سند ۳۰ ميل شمال اتک) انتقال کرد، و طوریکه سابقاً ياد آور شديم همدرين اوقات، خاندان هباري بر ملتان حکومت مي کردند، پس عصريکه دران کتبه مورد بحث ما نوشته شده، يعني (۲۴۳ هـ) عصري بود، که بقاياي مدنيت قديم درين سرزمين موجود بود ولي ديانت و زبان و کلچر عربي هم آن قدر غالب شده بود، که کتبه مذکور را بدو رسم الخط و در زبان سنسکريت و عربي نوشتند.

و اين اوقات را ما دوره اختلاط مدنيتين آريايي و عرب مي دانيم، که همين کلتور کنوني ما از همين اوقات به نشو و نما پرداخته و مبدي آن نهاده شده است.

۲. از رسم الخط ساردا ( Sarada) و ناگري و اينکه کتبه ي مورد بحث ما باي لينگول ( bilingual) است، بخوبي بر مي آيد: که مراسم قديم درهمين عصر بکلي از بين نه رفته، و هنوز آداب و رسم الخط و حساب سال و ماه باصول زبان سنسکريت مروج بود.

۳. باني ما من و نويسنده کتبه شخصي بنظر مي آيد، که مخلوق همين خلط و امتزاج مدنيتين آريايي و عرب است، اصلاً عربي مشربست ولي پيداوار اين محيط، اگر زعم من راجع به کلمه فمي منسوب به فمه درست باشد بايد گفت: که محل التقاي دو ثقافت و دو کلچر همين

سرزمین بین غزنه و لهاور بود.

۴. از ادعیه اسلامی وصلوه و سلام بر حضرت محمد وآل وی ظاهر است، که آداب اسلامی و رسوم این دین مقدس، در حدود (۲۴۳ هـ) پوره درین سرزمین نضج گرفته و مروج شده بود.

۵. چنین بنظر می آید: که راههای جبال بین دریای سند و غزنه، برای مسافرین و رهگذاران مورد خطر بود، و در راه برای حفظ امنیت و آرام قوافل گذرندگان، در هر جا چنین (مأمن) ها را می ساختند، و کلمه (مأمن) وضعیت اداری و امنیت و خطر راه گذران را بخوبی می رساند، چه جای امن این معنی می دهد که در تمام آن راههای طویل و جبال خوفناک، مراکز امنیت همین جایهای محفوظ بودند.

۶. می دانیم که راه های دره های جنوبی سپین غر (کوه سپید) تا راههای گومل همواره از طرف غزنی رهگذر قوافل تاجران و کوچیان بوده است... که از وادی توجی وزیرستان بسواحل دریای سند می گذشتند، و چنین مأمن ها و پناه گاهها را هم در همین راهها می ساختند، تا رهگذاران در امان باشند، و جایکه کتیبه مورد بحث ما دران پیدا شده، نیز وادی توجی است.

۷. در دو قرن اخیر رفت و آمد مردم از راه جبال وزیرستان مشکل بود، ولی ازین کتیبه که مأمنی را دران جبال ساخته اند، چنین پدید می گردد، که دران عصرها رفت و آمد امکان داشت، و چنانچه بعداً در عصر غزنویان و غوریان نیز همین راهها مورد استفاده مردم و عبور و مرور شاهان و بازرگانان بودند، که از تاریخ بیهقی و گردیزی و یمینی و طبقات ناصری و غیره توان دریافت، از همه نتایجیکه در استدلال تاریخی ازین کتیبه گرفتیم مهم تر اینست: که گویا مردم وزیرستان و دره توجی درین عصر مسلمان شده بودند، زیرا اگر مسلمان نبودند، بنای یکشخص مسلمان و عربی مشرب درین سرزمین نیز امکان نیافتی. چون در متون تواریخ، اسلام افغانان را به سبکتگین و سلطان محمود نسبت می دهند، چنانچه العتبی و مؤلف نامعلوم حدود العالم در سال (۳۷۲ هـ) و دیگر مؤرخان باین مقصد اشاره ها دارند، از روی این کتیبه باید گفت: که اهالی اینجا باید قبلاً بشرف اسلام رسیده، و با عربها نیز مخلوط شده باشند، زیرا در حدود (۲۴۳ هـ) بنای شخص مسلمان با کتیبه عربی، در قلب جبال قبائل افغانی، یعنی وادی توجی صورت گرفته است. و این چیز در حالت کفر و جاهلیت مردم آنجا مشکل به نظر می آید. و هم معقول نیست، که این سنگ را بوزن يك تا دو تون از جای دیگر آورده و در وادی توجی انداخته باشند.

از تصریح بلاذری روشن می شود که اثر اسلام و عرب از راه بلوچستان و مجاری سند زود تر تا

لاهور و بنون رسید، و عرب از راه کابل و غزنه مستقیماً به هند گذشته نتوانستند. زیرا بلاذری گوید که در سنه ۴۴ هـ در عهد سلطنت معاویه بن ابی سفیان فاتح عربی مهلب بن ابی صفره از راه قیقان و سند به بنه (بنون) و الاهوار (لاهور) رسیده، و این دو شهر بین ملتان و کابل واقعند و شاعر ازدی راجع به این واقعه چنین گفت:

الم تر ان الازدلیله بیتوا      بینه کانوا خیر جیش المهلب ( فتوح ص ۴۳۲ )

یعنی: نمی بینی، شبیکه از دیان در بنه گذرانیدند، ایشان بهترین لشکر مهلب، بودند. بلاذری توانیم گفت: که در حدود سنه ۴۴ هـ لشکرهای عرب از طرف جنوب در وادی سند تا بنون پیش رفته بودند، و وادی توچی هم در جنوب غرب بنون برکنار دریای توچی ارگون جنوب شرق غزنی تا کرم گرهی جنوب بنون افتاده است، و درین وادیست که ما اثر ثقافت عربی را در کتیبه ی مذکور می بینیم.